

دو بیتى های باباطاهر تدوین: علی مصطفوی

به نام خداوند جان و فرد

دو بیتى ها - با حسن ختام غزل و قصیده -

باباطاهر

بیتیم تحریری

پیش از آغاز این دفتر...

از همه دوستان، استادان و سروران عزیز و کرامی که از سراسر کشور با ارسال نامه های محبت آمیز و
ابراز نظرات ارزشمند و راهگشا، برادر کوچکترشان را مورد لطف قرار میدهند، سپاسگزارم.

علی مصطفوی - م. رهرو

خوش آنانکه الله یارشان بی
بجز و قتل هو الله کارشان بی

خوش آنانکه دایم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

□

دلم میل گل باغ تیره
درون سینه ام داغ تیره

بشم آلاله زاران لاله پیغم
وینم آلاله هم داغ تیره

□

به صحرا سگرم صحرا تیره
به دریا سگرم دریا تیره

بهر جا سگرم کوه و درودشت
نشان روی زیبای تیره

□

غمم غم بی و هم از دلم غم
غمم هم صحبت و هم از و هم

غمت مملکه که موتها نشینم
میرزا بارک الله مر جا غم

غم و درد موز عطار و ارس درازی شب از یار و ارس

خلایق هر کی صدمار پسند تو که جان و دلی یکبار و ارس

□

دلت ای سگدل بر ما نسوجه عجب نبود اگر خار نسوجه

بسوچم تا بسوچانم دلت را در آذر چوب تر تنها نسوجه

□

خوش آمدل که از غم بهره و ربی بر آمدل و ای کز غم بی خبر بی

تکه هرگز نسوته دیت از غم کجا از سوته دیلانت خبر بی

□

یکی دد و یکی درمان پسند یک وصل و یکی بجران پسند

من از درمان و درد وصل و بجران پسندم آنچه را جانان پسند

تکه ناخوانده‌ای علم سموات

تکه نابرده‌ای ره در خرابات

تکه سودوزبان خوددانی

بیاران کی رسی بهیات بهیات

□

خدا داد از این دل داد از این دل

نگشتم یک زمان من شاد از این دل

چو فردا داد خوانان داد خواهند

بر آرم من دو صد فریاد از این دل

□

دلا خبان دل خونین پسند

دلا خون شو که خبان این پسند

متاع کفر و دین بی مشتری نیست

گروهی آن گروهی این پسند

□

دلا پوشم ز عشقت جامه‌ی نیل

نهم داغ نغمت چون لاله بر دیل

دم از مهرت زخم به چون دم صبح

وز آن دم تادم صور سرافیل

بی‌ت‌اشکم زمرگان تر آیو بی‌ت‌نخل امیدم نی بر آیو

بی‌ت‌در کج تنهایی شب و روز نشینم تا که عرم بر سر آیو

□

به‌والله و به‌بالله و به‌تالله قسم بر آیه‌ی نصر من الله

که دست از دانت من برندارم اگر کشته شوم احکم الله

□

دلی همچون دل نالان مونه غمی همچون غم بجران مونه

اگر دریا اگر ابر بهاران حریف دیده‌ی گریان مونه

□

من آن مسکین تدر و بی پرستم من آن سوزنده شمع بی سرستم

ز کار آخرت کردم نه دنیا یکی خشکیده نخل بی برستم

مکن کاری که پابر سنگت آیو جهان با این فراخی سنگت آیو

چو فردا نامه خوانان نامه نهند تو بینی نامه‌ی خود سنگت آیو

□

غم عالم نصیب جان مابی بدور ما فراغت کیمیابی

رسد آخربدرمان در دهر کس دل مابی که در دوش سیدو مابی

□

خوش آنانکه هر شانان توینند سخن با تہ کز دبا تہ نشینند

مو که پایم نبی کایم توینم بشم آنان بوینم که توینند

□

دوزلفانت گرم تار باجم چه میخوایی ازین حال خرابم

تکه با موسیاری نداری چرا هر نیمه شو آئی بخوابم

بیایک شو منور کن اطامم
مهل درمخت و درد فراتم

به طاق جفت ابروی تو سوکند
که بهجنت غم تا از تو طاقم

□

دو چشم درد چشمانت بچیناد
مسور و جی که چشم ته میناد

شنیدم رفتی و یاری گرفتی
اگر گوشم شنید چشم میناد

□

عزیز اکاسه می چشم سرایت
میان هر دو چشم جای پات

از آن ترسم که غافل پانی تو
نشید خار میگانم پات

□

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده میند دل کند یاد

بسازم نخجری نیش ز فولاد
ز نم بر دیده تاول کرد و آزاد

میته‌بالین سیه‌مار به چشمم روج روشن شو تار به چشمم

میته‌ای نو گل باغ امیدم گلستان سربسرخار به چشمم

□

میته‌یار به بستن گل مرویاد و کر روید کسش هرگز مسویاد

میته‌هر گل به خنده لب کشید رخس از خون دل هرگز مشویاد

□

ته که می‌شی بمو چاره بیاموج که این تار یک شو از چون کرم روج

کمی واحم که کی این روج آیو کمی واحم که هرگز وانه ای روج

□

بیاتادست ازین عالم بداریم بیاتامای دل از گل بر آریم

بیاتا برداری پیشه سازیم بیاتانخم نیکونی بکاریم

یکی برزیکرک نالان دین دشت
بخون دیدگان آلاله می‌گشت

بهد کشت و بهی گفت ای دروغا
باید کشت و هشت و رفت ازین دشت

□

درخت غم بجانم کرده ریشه
بدرگاه خدا نام همیشه

رفیقان قدر یکدیگر بدانید
اجل سنگت و آدم مثل شیشه

□

اگر شیری اگر میری اگر مور
گذر باید کنی آخر لب کور

دلارحمی بجان خویشان کن
که مورانت نهند خوان و کفند مور

□

اگر دل دلبری دلبر کد امی
و کرد دلبری دل راجه نامی

دل و دلبر هم آیته وینم
ندانم دل که و دلبر کد امی

دلی نازک بسان شیشه دیرم	اگر آهی کشم اندیشه دیرم
سرشکم کرد خونین عجب نیست	مو آن نخلم که در خون ریشه دیرم

□

گر آن نامهربانم مهربان بی	چرا از دیدگانم خون روان بی
اگر دلبر بود دلاری بو	چرا در تن مرا نه دل نه جان بی

□

چرا دایم بخوابی ای دل ای دل	ز غم در اضطرابی ای دل ای دل
بوره کنجی نشین سگر خدا کن	که شاید کام یابی ای دل ای دل

□

شب تار و بیابان پرورک بی	در این ره روشنایی کمترک بی
گر از دست برآید پوست از تن	بسیکن تا که بارت کمترک بی

موازقاولو ابلی تشویش دیرم کنه ازبرک وباران میش دیرم

اگر لانتظوا دستم نکیرد موازیاولینا اندیش دیرم

□

جدا از رویت ای ماه دل افروز نه روز از شو شناسم نه شوا روز

وصالت کر مر کرد میسر همه روزم شود چون عید نوروز

□

نیمی کز بن آن کاکل آیو مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو

چو شو کیرم خیالش راد آغوش سحر از بستم بوی گل آیو

□

موکز سوته دلانم چون نالم موکز بنی حاصلانم چون نالم

گل بلبل نشیند زار نالد موکه دور از گلانم چون نالم

چه خوش بی وصلت ای مه اشک بی
 مرا وصل تو آرام دلاک بی

ز مهرت ای مه شیرین چالاک
 مدام دست حسرت بر سرک بی

□

مسلسل زلف بر رخ ریته دیری
 گل و سنبل بهم آیته دیری

پریشان چون کرمی زلف دوتارا
 بهر تازی دلی آیته دیری

□

اگرستان، مستیم از ته ایمان
 و کربنی پاودستیم از ته ایمان

اگر کبریم و ترساور مسلمان
 بهر ملت که، مستیم از ته ایمان

□

اگر آئی بجانت و انواجم
 و کربانی به جبرانت که لاجم

تو هر دردی که داری بردلم نه
 بهیرم یا سوجم یا باجم

عاشق آن به که دایم در بلابی ایوب آسابه کرمان مبتلابی

حسن آسابدشش کاسه می زهر حسین آسابدشت کربلابی

□

نوامی ناله غم اندوخته دونه عیار قلب و خالص بوته دونه

بیا سوته دلان با هم بنالیم که قدر سوته دل دل سوته دونه

□

مو آن بحر م که در طرف آمدتم چون قطره بر سر حرف آمدتم

بهر انفی الف قدی بر آیو الف قدم که در الف آمدتم

□

دلم از دست خوبان کج و ویجه مژده بر هم زخم خونابه ریجه

دل عاشق مثال چوب ترابی سری سوجه سری خونابه ریجه

زکشت خاطر م جز غم زروئی ز باغم جز گل ماتم زروئی

ز صحرای دل پچاصل مو گیاه ناامیدی هم زروئی

□

یه نخم که بختم واژگون بی یه روجم که روجم سرنگون بی
شدم آواره‌ی کوی محبت زدست دل که یارب غرق خون بی

□

یسته تک شودلم بی غم نمی بو که آن دلبردی بهم نمی بو
خزاران رحمت حق باد بر غم زمانی از دل ماکم نمی بو

□

موام آن آذین مرغی که فی الحال بوجم عالم ابر بهم زخم بال
مصور که کشد نقشم به کلشن بوجه کلشن از تاثیر شمال

در آن آتش دل و جان سوته دیرم

ز عشقت آتشی در بوته دیرم

بمژگان خاک راهش روتنه دیرم

سکت ارپانه‌بر چشم ای دوست

□

مراواغ فرافت بر جگر بی

بدریای غمت دل غوطه‌ور بی

که هر دم سوج دل زان بیشتر بی

ز مژگان خدنگت خورده‌ام تیر

□

شراب عیشم از خون جگر بی

مدامم دل براه و دیده‌تر بی

تراگر بر سر خاتم کذر بی

سویت زندگی یا بجم پس از مرگ

□

آوش از دیده‌دادم صبح و سامان

کلی کشتم باین الوندالمان

بر دبادش سر و سامان بسامان

چو روج آیو که بویش دامن آیو

دو چشمت سیاه‌ی پرز می‌بی
خراج ابروانت ملک‌ری بی

همی وعده‌گری امروز و فردا
نمیدانم که فردای تو کنی بی

□

قدم دایم ز بار غصه‌ختم بی
چو موخت کشتی در دحرکم بی

موحرکز از غم آزادی نذیرم
دل بی‌طالع مویکوه‌ختم بی

□

بشم و اشتم ازین عالم بدرشم
بشم از چین و ماچین دورترشم

بشم از حایان حج سپرشم
که این دوری بسه یاد دورترشم

□

صدای چاوشان مردن آیو
بکوش آوازه‌ی جان‌کندن آیو

رفیقان میروند نوبت به نوبت
وامی آن ساعت که نوبت وامن آیو

به قبرستان گذر کردم کم و بیش
بیدم قبر دو لتمد و درویش

نه درویش سیکفن در خاک رفته
نه دو لتمد برده یک کفن میش

□

دیم یک غنایب خوشوانی
که می ناید وقت صبحگاهی

بشخ گلبنی با گل همی گفت
که یارابی وفایی بی وفایی

□

به قبرستان گذر کردم صبحی
شنیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کله ای با خاک می گفت
که این دنیا نمی ارزد بجای

□

هر آنکس مال و جاهش بیشتر بی
دلش از درد دنیا ریشتر بی

اگر بر سر نهی چون خسروان تاج
به شیرین جانت آخر ریشتر بی

هر آنکس عاشق است از جان ترسد یقین از بند و از زندان ترسد

دل عاشق بود گرگ کز نه که گرگ از بی‌هی چمان ترسد

□

هزاران دل بغارت برده‌ویش هزارانت دگر خون کرده‌ویش

هزاران داغ ریش ارویشم اشرد همنوشمده از اشمرده‌ویش

□

اگر زرین کلابی عاقبت پیچ اگر خود پادشاهی عاقبت پیچ

اگر ملک سلیمانیت بچشد در آخر خاک راهی عاقبت پیچ

□

نغم عشق تو کی بر هر سر آید بهائی کی به هر بوم و بر آید

ز عشقت سرفرازان کامیاند که خور اول به کساران بر آید

تکه نوشتم نه‌ای نیشم چرایی تکه یارم نه‌ای پیشم چرایی

تکه مرهم نه‌ای برداغ ریشم نمک‌پاش دل ریشم چرایی

□

مینه‌تیکدم دلم خرم نمانی اگر رویت بوینم غم نمانی

اگر در دلم قسمت نمایند دلی بی‌غم درین عالم نمانی

□

اگر یار مرادیدی به خلوت بگو ای بی‌وفای سیمروت

کریبانم زد دست چاک‌چاکو نخواهم دوخت تا روز قیامت

□

فلک نه همسری دارد نه هم کف بخون ریزی دلش اصلا کلفت اف

همیشه شیوه‌ی کارش همینه چراغ دو دمانیرا کند پف

فکد دتهد آزارم چرائی کلم کر نیتی خارم چرائی

تکه باری زدوشم برنداری میان بار سبرام چرائی

□

ز دل نقش جمالت در نشی یار خیال خط و خالت در نشی یار

مژه سازم بدور دیده پرچین که تاوینم خیالت در نشی یار

□

پریشان سنبلان پرتاب مکه خماین نرگسان پر خواب مکه

براینی ته که دل از ما برینی برنیه روزگار اشتاب مکه

□

جره بازی بدم رفتم به نخبیر سبک دستی بزدر بال من تیر

برو غافل مچرد کوهساران هران غافل چرد غافل خورد تیر

موآن رندم که نامم بی قلندر
 ز خان دیرم ز مان دیرم ز گنگر

چو روج آیو بگردم کردگیتی
 چو شو آیو به خشتی دانم سر

□

مرانه سرنه سامان آفریدند
 پریشانم پریشان آفریدند

پریشان خاطران رفتند در خاک
 مرا از خاک ایشان آفریدند

□

بی تهر شو سرم بر بالش آیو
 چونی از استخوانم نالش آیو

شب بجران بجای اشک چشمم
 ز مرگان پاره های آتش آیو

□

موکه چون اشتران قلع به حارم
 جهازم چوب و خوراری بیارم

بدین مزد قلیل و رنج بسیار
 هنوز از روی مالک شرمسارم

دو بیت‌های باباطاهر تدوین: علی مصطفوی

سرم چون کوی در میدان بکرده
دلم از عهد و پیمان برگزیده

اگر دوران بر نا اعلان بماند
نشینم تا که این دوران بکرده

□

دلم از دست تو دایم غنینه
بالمین خستی و بستر زینه

همین جرمم که موده دست دیرم
که حرکت دوست دیره حالش اینه

□

چرا آزرده حالی ای دل ای دل
بمه فکر و خیالی ای دل ای دل

بساجم نخبری دل برابر آرم
بویتم تا چه حالی ای دل ای دل

□

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل
بودایم به جنگی ای دل ای دل

اگر دستم فقی خونت بر بجم
بویتم تا چه رنگی ای دل ای دل

شب تاریک و سنگستان و مومست قبح از دست موافق و شکست

نگهدارنده اش نیگو نگه داشت و گرنه صد قبح نقاده بشکست

□

کشیان اربزاری از که ترسی برانی کربخواری از که ترسی

موباین نیمه دل از کس ترسم دو عالم دل ته داری از که ترسی

□

موآن رندم که پا از سرندونم سرپایی بجز دلبرندونم

دلارامی کز او دل کیر و آرام بغیر از ساتی کوشندونم

□

مرا عشقت ز جان آذر بر آره ز پیکر مشت خاکستر بر آره

نهال مهرت از دل کربسند هزاران شاخه دیگر بر آره

تن محنت‌کشی دیرم خدایا دل باغم خوشی دیرم خدایا

ز شوق مسکن و دادغریبی به سینه آتشی دیرم خدایا

□

بود در مو و در مانم از دوست بود وصل مو و بجرانم از دوست

اگر قصابم از تن و اگره پوست جدا هرگز نکردم جانم از دوست

□

خرم کوه و خرم صحرا خرم دشت خرم آن‌کند این آلابیان کشت

بسی بند و بسی شن و بسی بند همان کوه و همان صحرا همان دشت

□

نغم عشقت بیابان پرورم کرد فراق مرغ بی‌بال و پرم کرد

بمواجی صبوری کن صبوری صبوری طرفه‌خانی بر سرم کرد

سه درد آمو بجانم هر سه یکبار
غریبی و اسیری و غم یار

غریبی و اسیری چاره دیره
غم یار و غم یار و غم یار

□

تویی آن سگرین لب یاسمین بر
منم آن آتشین دل دیدگان تر

از آن ترسم که در آغوشم آبی
که از د آشت بر آب سگر

□

خوش آنانکه ما از سرزندوند
مثال شعله خشک و ترزندوند

کنشت و کعبه و تجانه و دیر
سرائی خالی از دلبرزندوند

□

خوش آنانکه سودای تیرند
که سرپیوسته در پای تیرند

بدل دیرم تمنای کسانی
که اندر دل تمنای تیرند

الهی کردن کردون شود خرد
که فرزندان آدم را همه برد

یکی ناکه که زنده شد فلانی
بمه کونند فلان ابن فلان مرد

□

دلم از سوز عشق آتش بجان بی
بکامم زهر از آن شکر دهان بی

همان دستان که با تبه بی بگردن
کنونم چون مگس بر سر زمان بی

□

تکه دور از منی دل در برم نی
هوانی غیر و صلت در سرم نی

بجانت دلبراکز هر دو عالم
تمنای دگر جز دلبرم نی

□

دگر شود که موی جانم بسوزد
کریبان تا بدمانم بسوزد

برای کفر زلفت ای پریخ
همی ترسم که ایمانم بسوزد

دلم بی وصل ته شادی میناد

زرد و محنت آزادی میناد

خراب آباد دل بی مقدم تو

الهی هرگز آبادی میناد

□

الاله کوهسارانم تویی یار

بنوشه جوکنارنم تویی یار

الاله کوهساران هفتت ای بی

امید روزگارنم تویی یار

□

فلک زار و نزارم کردی آخر

جدا از گلخزارم کردی آخر

میان تخته می زرد محبت

شش و پنجه بکارم کردی آخر

□

نمیدانم دلم دیوانه کیست

کجا آواره و در خانه کیست

نمیدانم دل سرگشته می مو

اسیر ز کس ستانه کیست

چو آن نخلم که بارش خورده باشند
چو آن ویران که کنجش برده باشند

چو آن سپری بهی نالم دین دشت
که رودان عزیزش مرده باشند

□

پسندی خوار و زارم تاکی و چند
پریشان روزگارم تاکی و چند

تو که باری زدوشتم بر نگیری
گری سرباربارم تاکی و چند

□

دلاغافل ز سجانی چه حاصل
مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملائیک
تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

□

خور از خورشید رویت شرم دارد
مه نوزار رویت آزر م دارد

بشرو کوه و صحرا هر که بینی
زبان دل بذکرت گرم دارد

اگر شیری اگر ببری اگر کور
سرنجاست بود جادرت کور

تت در خاک باشد سفره کستر
بگردش موش و مار و عقرب و مور

□

عزیزا ما گرفتار دو دریم
یکی عشق و دیگر درد و حمر فردیم

نصیب کس مباد این غم که مار است
حالت یک نظر نا دیده مردیم

□

زدل مهر تو ای مه رقتنی نی
غم عشقت بهر کس کفتنی نی

ولیکن شعله مهر و محبت
میان مردمان نهفتنی نی

□

دلا اصلا تترسی از ره دور
دلا اصلا تترسی از ته کور

دلا اصلا نمیترسی که روزی
شوی بنگاه مار و لانه‌ی مور

حرامم بی‌تبی آلاله و گل حرامم بی‌تبی آواز بلبل

حرامم بی‌اکر بی‌ت نشینم کشم در پانی گلبن ساغر مل

□

بسر شوق سرکوی تیرم بدل مهرمه روی تیرم

بت من کعبه‌ی من قبله‌ی من تہ ای حرسو نظر سوی تیرم

□

خدیاخته‌وزارم ازین دل شو روزان در آزارم ازین دل

مواز دل نالم و دل نالدا ازمو ز موبستان که بیزارم ازین دل

□

سرراہت نشینم تابیایی در شادی بروی ما کشایی

شود روزی بروز مو نشینی که تاوینی چه سخت یوفانی

شدتم پیرو برنایی مانده بن توش و توانایی مانده

بمواجی برو آلاله‌ی چین چرا چینم که مینایی مانده

□

خدایادل ز موبستان بزاری نمی آید ز موبسار داری

نمیدونم لب لعلش به خونم چرا نشسته است با این آبداری

□

بوره ای روی تو باغ بهارم خیالت مونس شهبای تارم

خدا دونه که در دنیای فانی بغیر عشق تبه کاری ندارم

□

بسر غیرت سودانی ندارم بدل جز تبه تمنای ندارم

خدا دونه که در بازار عشقت بجز جان هیچ کالائی ندارم

خزاران غم بدل اندوخته دیرم هزار آتش بجان افروخته دیرم

یک آه سحر کزدل بر آرم خزاران مدعی راسوخته دیرم

□

میه تکشن به چشمم کلخن آیو واته کلخن به چشمم کلشن آیو

کلم تہ کلبنم تہ کشتم تہ که واته مرده راجان برتن آیو

□

غم عشقت ز کنج رایگان به وصال تو ز عمر جاودان به

کفی از خاک کویت در حقیقت خدا دونه که از ملک جهان به

□

سر سرگشته ام سلمان نداره دل خون گشته ام دمان نداره

به کافر مذهبی دل بسته دیرم که در هر مذهبی ایمان نداره

امان از اختر شوریده می‌مو
نفان از نخت برگردیده می‌مو

فلک از کینه‌ورزی گئی گذاره
رودخون از دل غمیده می‌مو

□

بروی ماهت ای ماه‌ده و چار
به سروقدت ای زمینده رخسار

که جز عشقت خیالی در دلم نی
بیداری ندارم مو سروکار

□

نهالی کن سر از باغی بر آرد
ببارش هر کسی دستی بر آرد

بر آرد باغبان از بیخ و از بن
اگر بر جای میوه کوهر آرد

□

نعمت در سینه‌ی موحانه دیره
چو بخدی جای در ویرانه دیره

فلک هم در دل تنگم نهد باز
هر آن انده که در انبانه دیره

کشم آهی که گردون پر شرر شی
دل دیوانه ام دیوانه تر شی

بترس از برق آه سوت دیلان
که آه سوت دیلان کارگر شی

□

شب‌نید ز اشکم دیده ترنی
سرشکم جاری از خون جگرنی

شو و روجم رود باناله‌ی زار
تو را از حال زار مومخبرنی

□

غم و درد دل موبی حساب
خدا دونه دل از هجرت کباب

بنازم دست و بازوی ته صیاد
بکش مرغ دلم باله ثوبه

□

بی تو تلواسه دیرم ای نکویار
ز هر در کاسه دیرم ای نکویار

میم خون کریه ساقی ناله مطرب
مصاحب این سه دیرم ای نکویار

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
از او پرسم که این چین است و آن چون

یکی را میدهی صد ناز و نعمت
یکی را نان جو آلوده در خون

□

چه باغ است اینکد دارش آذینه
چه دشت است اینکد خوشخوارش زینه

مگر بوم و بر سنگین دلان است
مگر صحرای عشق نازینه

□

کجایی جای تـه ای بر همه شاه
که موآیم بدانجا از همه راه

همه جا جای تـه موگور باطن
غلط گفتیم غلط استغفرانه

□

کسیکه ره بفریادم بردنی
خبر بر سر و آزادم بردنی

همه خوبان عالم جمع کردند
کسیکه یادت از یادم بردنی

به هر شام و سحر کریم بگوئی که جاری سازم از هر دیده جوئی

موآن بی‌طالعم در باغ عالم که گل کارم بجایش خار روئی

□

سمن زلفا بری چون لاله دیری ز نرگس ناز در دنباله دیری

از آن روسه بهرم بر نیاری که در سمرناز چندین ساله دیری

□

شب‌نام شبی بگلبر نامم ز جور یار و چرخ پیر نامم

گهی همچون پلنگ تیر خورده گهی چون شیر در زنجیر نامم

□

وای آن روزی که قاضی مان خدایی به میزان و صراطم با جرابی

ببوت میروند پسر و جوانان وای آن ساعت که نوبت زان مابانی

دل از مهرت نوزده بر چه ارزه
گل است آمدل که مهر تو نوزده

کریبانی که از عشقت شو چاک
یک عالم کریبان و اسیرزه

□

برویت از حیا خوی رسته دیری
دو برویت بناز آینه دیری

به سحر دیده در چاه ز خندان
بسی هاروت دل آویسته دیری

□

ز آهیم هفت کردون پر شرربی
ز مژگانم روان خون جگر بی

تو که هرگز دلت از غم نسوچه
کجا از سوت دیلانت خبر بی

□

سحرگانان که اسلم لاه کیره
ز آهیم هفت چرخ آلاوه کیره

چنان از دیده ریزم اشک خونین
که کیتی سر بر سیلابه کیره

عزیزان موسم جوش بهاره
چمن پر سبزه صحرا لاله زاره

دمی فرصت غنیمت دان درین فصل
که دنیای دنی بی اعتباره

□

مراد آموه و درمان چه حاصل
مراد صل آموه و بجران چه حاصل

بسوته بی گل و آلاله بی سر
سر سوته کله یاران چه حاصل

□

دلا از دست تنهایی بجانم
ز آه و ناله می خود در فغانم

شبان تار از در جدایی
کند فریاد مغز استخوانم

□

نغم عشق تو مادر زاد دیرم
نه از آموزش استاد دیرم

بدان شادم که از زمین غم تو
خراب آباد دل آباد دیرم

الهی سوز عشقت بیشتر کن
دل ریشم ز دردت ریشتر کن

ازین غم کردمی فارغ نشینم
بجانم صد هزاران بیشتر کن

□

غمم پجد و دردم بی شماره
فغان کاین درد مودمان نذاره

خداوندان دونه ناصح مو
که فریاد دلم بی اختیاره

□

عزیزان از غم و درد جدایی
به چشمانم مانده روشنائی

بدر و غربت و بجرم گرفتار
نزار و بدمی نه آشنائی

□

نصیب کس بود و دل مو
که بسیره غم بی حاصل مو

کسی بواز غم و دردم خبردار
که دارد مشکلی چون مشکل مو

به لامردم مکان دلبرم بی
سخنهای خوشش تاج سرم بی

اگر شایم پشند ملک شیراز
همان بهتر که دلبر در برم بی

□

دلی دیرم خریدار محبت
کز او گرم است بازار محبت

لباسی دو ختم بر قامت دل
ز بود محنت و تار محبت

□

خوش آنانکه تن از جان ندانند
تن و جانی بجز جانان ندانند

بدر دوش خوگرند سالان و ماهان
بدر دخیستن درمان ندانند

□

دل موبیتوزار و بی قراره
بجز آزار موکاری نداره

زندستان بسر چون طفل بد خو
بدر دجبرت اینش روزگار

بوره بلبل بنالیم از سرسوز
بوره آه سحر از مویاموز

تواز بهر کلی ده روز نالی
مواز بهر دل آرامم شو روز

□

خداوند انفریاد دلم رس
تویار یسکان موانده بیکس

بمه کونند طاهر کس نذاره
خدا یار موجه حاجت کس

□

دلی دیرم ولی دیوانه و دنگ
زدتم شیشه‌ی ناموس بر سنگ

ازین دیوانگی روزی برآیم
که در دلمان دلبر بر زخم چنگ

□

بمه عالم پر از کرد چه سازم
چو مودلها پر از درد چه سازم

بکشم سنبل دلمان الوند
بمواز طالع زرد چه سازم

قبح بر کیرم و سیرگلان شتم
بطرف سبزه و آب روان شتم

دوسه جامی ز نم باشد کامی
وایم مست و بسیر لالیان شتم

□

مواز جورستان دل ریش دیرم
زلاله داغ بردل میش دیرم

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند
من شرمزنده سردر پیش دیرم

□

دیم آلاله ای درد امن خار
واتم آلالی کی چینه منت بار

بگفتا باغبان معذور میدار
درخت دوستی دیر آورد بار

□

خوش آمدل که از خود بخبر بی
ندونه در سفر یاد خبر بی

بکوه و دشت و صحرا، همچو مجنون
پی لیلی دوان با چشم تری بی

هم‌دل ز آتش غم سوتنی بی بهرجان سوز بهر افروتنی بی

که از دست اجل بر تن قبائی اگر شاه و کدائی دوستی بی

□

قلم تراشم از هراستخوانم مرکب گیرم از خون رگانم

بگیرم کاغذی از پرده‌ی دل نویسم بهر یار مهربانم

□

مجت آتشی در جانم افروخت که تا دلمان مشربایدم سوخت

عجب پیرانه‌ی برم بریدی که خیاط اجل میایدش دوخت

□

الهی اربواجم ورنواجم تزدانی حاجتم راموچه واجم

اگر بنوازیم حاجت روانی وگر محروم سازی موچه ساجم

موآن دل‌داده‌ی بی‌خانانم

موآن محنت‌نصب‌سخت‌جانم

موآن سرکش‌ت‌خارم در میان

که چون بادی وز دهر سودوانم

□

نمیدانم که رازم با که واحم

غم و سوز و کدازم با که واحم

چه واحم هر که دونه میکره فاش

دگر راز و نیازم با که واحم

□

سرکویت با خدا ایم و شتم

ز وصلت بی‌نوا خدا ایم و شتم

بکویت تا بسیندیده رویت

تسری از خدا خدا ایم و شتم

□

بوره کز دیده چو نونی بسازیم

بوره لیلی و مجنونی بسازیم

فریدون عزیزم رفقی از دست

بوره کز نو فریدونی بسازیم

کلی که خود بدادم پیچ و تابش
باشک دیدگانم دادم آبش

درین گلشن خدایا کی روانی
گل از مو دیگر می‌کسرد گل‌باش

□

ز عشقت آتشی در بوتۀ دیرم
در آن آتش دل و جان سوتۀ دیرم

سکت ارپانند بر چشمم ایدوست
بمژگان خاک پایش روتۀ دیرم

□

به آهی‌کنند خضر بسوچم
فلک راجله سر تا بسوچم

بسوچم ار نه کارم را بساجی
چه فرمائی بساجی یا بسوچم

□

اگر جسمم بسوزی سوتۀ خواهم
اگر چشمم بدوزی دوتۀ خواهم

اگر باغم بری تا گل پچینم
کلی همزنگ و همبوی تۀ خواهم

سرکوه بلند چندان نشینم که لاله سرب آره مو پنهانم

الاله یوفابی یوفابی نثار یوفا چون مو کزینم

□

زو صلت تا یکی فردا ایم و شم جگر پر سوز و درد آیم و شم

بمکونی که در کویم نیایی موتاکی بارخ زرد آیم و شم

□

خوشا روزی که دیدارته وینم گل و سنبل ز رخسارته چینم

بیا نشین که تاوینم شو روز حالت ای نثار نازینم

□

دلم زار و حزینه چون نالم وجودم آتشینه چون نالم

بمواجن که طاهر چند نالی چو مگم در کینه چون نالم

میسه تکشن چوزندان پنجمم گلستان آذستان پنجمم

میسه آرام و عمر و زندگانی همه خواب پریشان پنجمم

□

بشویاد تو ای مه پاره، مسم بروز از درد و غم پچاره، مسم

تو داری در مقام خود قراری مویم که در جهان آواره، مسم

□

غریبی بس مراد لکیر دارد فلک برگردنم زنجیر دارد

فلک از گردنم زنجیر بردار که غربت خاک دام لکیر دارد

□

هر آن دلبر که چشم مست دیره هزاران دل چوما با بست دیره

میان عاشقان آن ماه سیما چو شعر موبلند و پست دیره

تضارمزی ز چشمان خارش
قدر سری ز زلف مشکبارش

مه و مهر آستی ز آن روی زیبا
نکویان جهان آینه دارش

□

شب‌گان نازینم در بر آوی
گذشته عمرم از نو بر سر آوی

بمه شویده‌ی موتا سحرگاه
بره باشد که یارم از در آوی

□

دلار است پر از خار و خشک بی
گذرگاه تو براج فلک بی

شب تار و بیابان دور منزل
خوش آنکس که بارش کمتر کن بی

□

دلی چون موبغم اندوخته‌ای نی
زری چون جان مود بولته‌ای نی

بجز شمعم ببالین بدمی نه
که یار سوته دل جز سوته‌ای نی

شَم از روز و روز از شوبتربی
دل آشته‌ام زیر و زبری

شور روز از فراقت نالای مو
چو آه سوت جانان پر شرربی

□

خور آئین چهره‌ات افروخته‌تری
بجانم تیر عشقت دوته‌تری

چراخال رخت دونی سیاهه
هر آن نزدیک خوربی سوته‌تری

□

صفا هونم صفا هونم چه جابی
که هر یاری گرفتیم یوفابی

بشم یکسر بتازم تا به شیراز
که در هر منغلی صد آشنابی

□

بمواجی چراته بیقراری
چو گل پرورده‌ی باد بهاری

چراگردی بکوه و دشت و صحرا
بجان او ندارم اختیاری

موآن باز سفیدم بهدانی
لانه در کوه دارم سیابانی

بیال خود پر م کوهان بکوهان
بچنگ خود گرم نخبیربانی

□

غزیرا مردی از نامردنایو
فغان و ناله از سیدردنایو

حقیقت بشنواز پور فریدون
که شعله از تور سردنایو

□

بدام دلبری دل مبتلابی
که بهجانش بلا وصلش بلابی

درین ویرانه دل جز خون ندیدم
نه دل کوی که دشت کربلابی

□

دل دیوانه ام دیوانه تر شی
خرابه خانه ام ویرانه تر شی

کشم آهی که کردون را بسوجم
که آه سوته دیلان کارگر شی

قدم دایم زبار غصه خم بی چو موخونین دلی در دهر کم بی

زغم یکدم مو آزادی نذیرم دل بپجاره‌ی مو کوه غم بی

□

جهان خوان و خلائق میهان بی گل امروز مو فردا خزان بی

سیه چالی که نامش رانندگور باواجن که اینت خانان بی

□

سحرگان که بلبل بر گل آید بدانان اشک چشمم گل آید

روم در پای گل افغان کنم سر که هر سوته دلی در غفل آید

□

گلان فصل بهاران هفت‌ای بی زمان وصل یاران هفت‌ای بی

غنیمت دان وصال لاله رویان که گل در لاله زاران هفت‌ای بی

شبى خواهم که پيغمبر بيم
دمى باساقى کوش نشينم

بکيرم در بخل قبر رضا را
در آن گلشن گل شادى پيچنم

□

ز بجزانت هزار اندیشه ديرم
هميشه زهر نعم در شيشه ديرم

ز ناسازى بخت و گردش چرخ
فغان و آه و زارى پيشه ديرم

□

بروى دلبرى گر مايلتم
مکن منعم گر قار دلتم

خدا را ساربان آهسته ميران
که من و لاندۀى اين قافلتم

□

بى تۀ سرد بيا نام شو روز
سرشک از دیده بارانم شو روز

نه بيارم که جايم ميکرى درد
هميدانم که نالانم شو روز

همه روزم فغان و بقراری
شوان بیداری و فریاد وزاری

بموسوجه دل هر دور و نزدیک
تزاز سنگین دلی پرواننداری

□

بمیرم تاته چشم تر نیننی
شرار آه پر آذ نیننی

چانم آتش عشقت بسوجه
که از موشت خاکستر نیننی

□

وای آن روجی که در قبرم نهند تنگ
بایلنم نهند خشت و گل و سنگ

نمای آنکه بگریزم ز ماران
نه دست آنکه باموران کنم جنگ

□

بدل چون یادم از بوم و بر آیو
سر شکم پنخود از چشم تر آیو

از آن ترسم من برگشته دوران
که عمرم در غریبی بر سر آیو

ز دست چرخ گردون دادیرم هزاران ناله و فریادیرم

نشید دستانم باخس و خار چکونه خاطر خود شادیرم

□

دلاره تو پر خار و خشک بی دین ره روشنایی کمتراک بی

گر از دستت بر آید پوست از تن بیخکن تا که بارت کمتراک بی

□

دلی دیرم چو مودیولوز و دنک زده آینه هر نام بر سنگ

بمواخذ که بی نام و نمکی هر آن یارش تویی چه نام و چه سنگ

□

سرم بالین تخم بسترنداره دلم جز شوق ته در سرنداره

نمد دور از ته هر کس سربالین الهی سرز بالین برنداره

سیاهی دو چشمانت مرا کشت درازی دوزخانت مرا کشت

به قلم حاجت تیر و کمان نیست خم ابرو و مهرکانت مرا کشت

□

بلا ریزی ز بالای ت باشد جنون سری ز سودای ت باشد

بصورت آفرینم این کمان بی که پنهان در تماشای ت باشد

□

نخارینا دل و جانم ت دیری همه پیدا و پنهانم ت دیری

نمیدانم که این دروازه که دیرم همیدانم که درانم ت دیری

□

موا آن مخنت کش حسرت نصیتم که در هر ملک و هر شهری غیریم

نه بوروزی که آبی بر سر من بویی مرده از جگر حبیبم

بنخیرتہ دگر یاری نیرم بہ اغیاری سروکاری نیرم

بدکان تہ آن کاسد متاعم کہ اصلا روی بازاری نیرم

□

بورہ جاناکہ جانانم تویی تو بورہ یاراکہ سلطانم تویی تو

تہ دونی خودکہ موجزتوندونم بورہ بورہ کہ ایمانم تویی تو

□

سرم سودای کیسوی تہ دیرہ دلم میل گل روی تہ دیرہ

اگر چشمم باہ نوکرہ میل نظر بر طاق ابروی تہ دیرہ

□

اگر دردم یکی بودی چہ بودی وگر غم اندکی بودی چہ بودی

بہ بالینم طیبی یا حبیبی ازین هر دو یکی بودی چہ بودی

موان رندم که عصیان پیشه یرم
بدستی جام و دست‌شیشه یرم

اگر تو یکنایه‌ی رولک شو
من از حوا و آدم ریشه یرم

□

کرم خوانی ورم رانی تـدانی
کرم دتش بوزانی تـدانی

ورم بر سرزنی الوند و میمند
بهی و اجم خدا جانی تـدانی

□

نخار تازه خیزما کجایی
پشمان سرمه ریزما کجایی

نفس بر سینه‌ی طاهر رسیده
دم رفق عزیزما کجایی

□

چه خوش بی مهربانی هر دو سربنی
که یکسر مهربانی درد سربنی

اگر مجنون دل شوریده اسی داشت
دل لیلی از آن شوریده تربنی

به خجر کر بر آزند دیدگانم
در آتش کر بسوزند استخوانم

اگر بر ناخانم نی بکوبند
نگیرم دل زیار مهربانم

□

من آن شمعم که اسکم آتشین بی
که هر سوته دلی حالش بهمین بی

همه شب کریم و نالم همه روز
میته شامم چنان روزم چنین بی

□

تو آری روز روشن را شب از پی
شده کون و مکان از قدرت حی

حقیقت بشو از طاهر که کردید
بیک کن خلقت هر دو جهان طی

□

شب تار است و کرگان میزندیش
دو زلفانت حایل کن بوره پیش

از آن کنج لبست بوسی بوده
بکوره خدا دادم بدرویش

دلی دیرم چو مرغ پاشگسته
چو کشتی بر لب دریانشسته

تو کوئی طاهر چون تار بنواز
صدای چون میدهد تار کسته

□

مو آن دل داده یکتا پرستم
که جام شرک و خود بینی شکستم

منم طاهر که در بزم محبت
محمد را کینه چاکرستم

□

الهی ای فلک چون موز بون شی
دلت همچون دل موعرق خون شی

اگر یک بخره ام بی غم بویی
یقین دانم کزین غم سرنگون شی

□

مدامم دل پر از خون جگر بی
چو شمع آتش بجان و دیده تری

نشینم بر سر راهت شور و روز
که تار و زری برابر موگذری

بنادانی گرفتم کوره راهی ندانستم که می افتم بجایی

بدل گفتم رفیقی تا به منزل ندانستم رفیق نیمه راهی

□

من آن رندم که کیرم از شمان باج پوشتم جوشن و بر سر نهم تلج

فرو ناید سرمردان به نامرد اگر دارم کشد مانند حلاج

□

ز مشک تر سیه تر سنبلیت بی هزاران دل اسیر کاکلیت بی

ز آه و ناله تا سیری ندیدم ز خار سخت تر گویا دلت بی

□

نرسری حال یار و لعلکارت که بجران چون کند بار و زکارت

تو که روز و شوآن در یاد مویی هنرارت عاشق با موچه کارت

همه شوتا سحر اختر شمارم که ماه رویت آیودر کنارم

شوان گوشم بدر چشمم برابست گذاری تا بکی در انتظارم

□

شبی دیرم ز بجزرت تار تارو گرفته غلغلتش لیل و نهارو

خداوند ادم را روشنی ده که تاوینم جمال هشت و چارو

□

دلم میل گل روی ته دیره سرم سودای کیسوی ته دیره

اگر چشمم باه نوکره میل نظر بر طاق ابروی ته دیره

□

الاله کوساران هفتت ای بی بقشه جوکناران هفتت ای بی

منادی میکره شروبه شرو وفای گلغذاران هفتت ای بی

الهی دل بلابی دل بلابی
کنه چشمان کره دل بتلابی

اگر چشمان نکرودی دیده بانی
چه داند دل که خوبان در کجایی

□

بیا سوته دلان کردیم آیم
سخنها و اکریم غم و انانیم

تراز و آوریم غما بسجیم
هر آن سوته تریم وزین تر آیم

□

تکت نازنده چشمان سرمه سانی
تکت زمبده بالاد لر بانی

تکت مشکین دو کیسود فغانی
به و حاجی که سرگردان چرائی

□

جهان بی وفازندان مانی
گل غم قسمت دلمان مانی

غم یعقوب و محنت های ایوب
همه گویا نصیب جان مانی

خوش آن ساعت که یار از در آیو
شو بجران و روز غم سرا آیو

ز دل بیرون کنم جانرا بصد شوق
هی و احجم که جایش دلبر آیو

□

ز شور انگیزی چرخ و فلک بی
که دایم چشمم بختم پر تک بی

دامم دو دآهم تا سابی
پیایی سیل اسگم تا تک بی

□

خوش آنان که با تهمشینند
همیشه بادل خرم نشینند

همین بی رسم عشق و عشق‌بازی
که کساخانه آیند و تهمینند

□

هر آنکس با تو قبرش بیشتر بی
دلش از درد بجران ریشتر بی

اگر یکبار چشانت بو نم
بجانم صد هزاران ریشتر بی

شوان استارگان یک یک شام
براست تا سحر در انتظارم

پس از نیمه شوان که تنیانی
ز دیده اشک چون باران بارم

□

خوشا آنانکه هر از برندانند
نه حرفی وانوسند و نه خوانند

چو مجنون سر نهند اندر بیابان
ازین کو گل روند آه چو چرانند

□

سخن از هر چه و احم و اتشان بی
حدیث از پیش و از کم و اتشان بی

بدریا که روم کو هر بر آرم
هر آن کو هر که و نیم و اتشان بی

□

دلی دیرم که بهبودش نمی بو
سخنهای میگردش نمی بو

بادش میدهم نش میبرد باد
در آتش می نم دودش نمی بو

خدایا و کیان شم و کیان شم

بدین بختانی و کیان شم

همه از در براند سوته آیم

تکه از در برانی و کیان شم

□

بهار آید به حرشانی گل‌بی

بهر لاله هزاران بلبل‌بی

بهر مرزی نیارم پانهان

مبوکز مو بتر سوز دلی‌بی

□

بیاجانادل پردرد موبین

سرشک سرخ و روی زرد موبین

غم مجوری و درد صبوری

همه بر جان غم پرورد موبین

□

زبوی زلف تو مضمونم ای گل

زرنگ روی تو دخنم ای گل

من عاشق ز عشقت بیترارم

تو چون لیلی و من مجنونم ای گل

بهار آیوبه صحرا و دودشت
جوانی هم بهاری بود و بگذشت

سر قبر جوانان لاله رویه
دمی که مگر خان آینه به گلگشت

□

اگر شاپین بچرخ، بشنینه
کند فریاد مرگ اندر کینه

اگر صد سال در دنیا بمانی
در آخر منزلت زیر زینه

□

دلی دیرم دمی بنغم نمی بو
غمی دیرم که هرگز کم نمی بو

خطی دیرم موز خوبان عالم
که یار یوسف همدم نمی بو

□

واسی ازین دل که فی هرگز بجامم
واسی ازین دل که آزار دمامم

واسی ازین دل که چون مرغان وحشی
نخیده دانه اندازد بمامم

موکه یارم سرباری نذیره
موکه دردم سبکباری نذیره

بهر واجن که یارت خواب نازه
چه خوابست اینکد بیداری نذیره

□

نمیدانم که سرگردان چرایم
کمی نالان کمی گریان چرایم

بمه دردی بدوران یافت دمان
ندانم موکه بیدرمان چرایم

□

دل از دست غمت زیر و زبری
بچشمان اشکم از خون جگر بی

هران یاری چو مور نازدیره
دلش پر غصه جانش پر شمر بی

□

بدنیای دنی کی ماندنی بی
که دلمان بر جهان افشاندنی بی

بمی لالتفظواخوانی عزیزا
دلایا ویلنا هم خواندنی بی

بغیر از معصیت چیزی ندیدی

از آن روزیکه ما را آفریدی

ز باگذر شتر دیدی ندیدی

خداوند باحق، شست و چارت

□

سگسته پرو بام چون ننالم

مو که آشتهت عالم چون ننالم

تو آبی در خیالم چون ننالم

بمه گویند فلانی چند نالی

□

به بنجم گریه و زاری کرده دل

بشم و اشم که تا یاری کرده دل

که از جان و دولت یاری کرده دل

بگردی و نجوئی یار دیگر

□

صفا بخش جمال مگر خان بی

خدایی که مکانش لا امکان بی

که بر هر بنده او روزی رسان بی

پدید آورنده‌ی روز و شب و خلق

گلش دزیر سنبل سیه پرور
نهال قاش نخلی است نوبر

ز عشق آن گل رعنا همه شب
چو بلبل ناله و افغان بر آور

□

دل شاد از دل زارش خبرنی
تن سالم ز یماش خبرنی

نه تقصیره که این رسم قدیمه
که آزاد از گرفتارش خبرنی

□

دل ار عشقت نذاره مرده اولی
روان بی درد عشق افسرده اولی

سحر بلبل زند در گلشن آواز
که گل بی عشق حق پر مرده اولی

□

خزران لاله و گل در جهان بی
همه زیبا به چشم دیگران بی

آلاله می موبه زیبایی دین باغ
سرافراز همه آلالیان بی

دل عاشق به پیغامی بسازد
خمار آلوده با جامی بسازد

مرا کیفیت چشم تو کافیت
ریاضت کش بادامی بسازد

□

هر آن باغی که نخلش سهر بر بی
مدامش باغبون خونین جگر بی

باید کندش از تیغ و از بن
اگر بارش همه لعل و گهر بی

□

بیندم شال و می پوشتم قدک را
بنازم کردش چرخ و فلک را

بگردم آب دریا با سراسر
بشویم هر دو دست بی نمک را

□

اگر دل دلبر و دلبر کدام است
و کرد دلبر دل و دلرا چه نام است

دل و دلبر هم آینه و نیم
ندونم دل که و دلبر کدام است

تہ دوری از برم دل در برم نیست هوای دیکری اندر سرم نیست

بجان دلبرم کز هر دو عالم تنهای دگر جز دلبرم نیست

□

شیر مردی بدم دلم چه دوست اجل قصدم کرده و شیر زبوست

ز مو شیر تیان پر سیزی کرد تنم و امرگ جگیدن ندونست

□

نفس شومم بدینا بر آن است که تن از بهر موران پرورانست

ندونستم که شرط بندگی چیست هرزه بورم بمیدان جهانست

□

قصا پیوسته در گوشم بواجه که این درد دل تو بی علاجه

اگر کوهر بی خوابون نداری همین این خون تو که بی رواجه

لاله کاران دگر لاله مکارید
باغبانان دودست از گل بردارید

اگر عهد گلان این بوکه دیدم
بیخ گل برکنید و خار بکارید

□

شوانم خواب در مرز گلان کرد
کلم واحد و خوابم رازبان کرد

باغبان دید که موکل دوست دیرم
هزاران خار بر گل پاسبان کرد

□

کیچ و بیچم که کافر کیچ میراد
چنان کیچم که کافر هم موی ناد

بر این آئین که موراجان و دل داد
شمع پروانه را پرویج میداد

□

دمی بوره بوین حالم تہ دلبر
دل تهنه شی با موبسبر

تہ گل بر سر زنی ای نوکل مو
به جای گل زخم مودست بر سر

دلم زار و دلم زار و دلم زار
طیّبم آورید در دم گریه چار

طیّبم چون بوی نه بر موی زار
کره در موم در دم را بنا چار

□

مو که سرد بیانم شو روز
سرشک از دیده بارانم شو روز

نه تب دیرم نه جایم میکنند
همیدونم که نالونم شو روز

□

به این بی آشنایی برکیاشم
به این بی خانمانی برکیاشم

همه گر مبروند و آیم
تازد در کبرونی برکیاشم

□

مو آن آزرده‌ی بی خانانم
مو آن محنت نصیب سخت جانم

مو آن سرکشته خرم دریا بون
که هر باد می وزد پیش دوانم

بوره سوتہ دلان بابانائیم زدست یار بی پروانائیم

بشیم با بلبل شیدا به گلشن اگر بلبل ننالہ بانائیم

□

بوره روزی که دیدار توینم گل و سنبل به دیدار توینم

بوره نشین برم سالان و مانان که تا سیرت بوینم نازینم

□

به عشقت ای دلارانگروستم نوید وصل تو تا نشوستم

بدل تخم و فیات کستم آخر بجز رانده و خواری ندروستم

□

خوش آن ساعت که دیدار توینم کند غم‌بین تار توینم

نونه خرمی هرگز دل مو مگر آن دم که رخسار توینم

دلم دور است و احوالش ندونم کسی خواهد که پشمش رسونم

خداوند از مکرم مہلتی ده کہ دیداری بیدارش رسونم

□

بوره یکدم بنالیم و بسوچیم از آنرونی کہ هر دو تیره روچیم

تہ بلبل حاش نہ مثل مونی نبو جز در دو غم یک عمر روچیم

□

دلم در دین و نالین چه و اجم رخم کردین و خاکین چه و اجم

بگردیم بہ ہمتاد و دولت بصد مذہب منادین چه و اجم

□

از آن انگشت نامی روزگارم کہ دور افتادہ از یار و دیارم

ندونم قصد جان کردن بناحق بجز بر سرزدن چارہ ندارم

از آن دخت‌ه و سینه فگارم که گریان در تهنک مزارم

بواجندم که تهنوری نزاری سرپا شور دارم شرنزارم

□

بدل در دغمت باقی هنوزم کسی واقف نواز در دو سوزم

نبویک بلبل سوت به گلشن به سوز موبو کافر به روزم

□

فلک کی بشود آه و فغانم بهر گردش زند آتش بجانم

یک عمری بگذرانم با غم و درد بجام دل نکرد آسمانم

□

تدونی ای فلک که مستندم وامور بد مک که درد مندم

یک گردش که میکردی بینی چورته موبسانت بیندم

کنون داری نظر کو و کیا نم
ز جورت در گدازه استخوانم

بکه اندیشه‌ای بیداد پیشه
که آه‌هم تیر بوناله کانم

□

ز حال خویشان مو پخبریم
ندونم در سفر یاد حضریم

فغان از دست تو ای بیروت
همین دونم که عمری دبریم

□

گلستان جای تو ای نازنینم
مودر گلخن به خاکستر نشینم

چه در گلشن چه در گلخن چه صحرا
چو دیده واکرم جز تیره یونم

□

کافر مگر منی آلا له کارم
کافر مگر منی آبش بدارم

کافر مگر منی نامش برم نام
دو صد داغ دل از آلا له دارم

غم عالم همه کردی ببارم مگر مولوک مست سر قطارم

مهارم کردی و دادی به ناکس فزودی هر زمان باری ببارم

□

هزاران ملک دنیا کرد ببارم هزاران ملک عشقی کرد ببارم

بوره تہ دلبرم تا با تہ واحم که بی روی تو آزر کرد ببارم

□

تو خود کشتی که مویلاچ مانم به آب دیدگان کشتی برانم

همی ترسم که کشتی غرق و ابو درین دریای بی پایان بانم

□

فلک برهم زدی آخر اسام زدی بر خمره‌ی نیلی لباسم

اگر داری برات از قصد جانم بکن آخر ازین دنیا اسام

مویه مست از می انگور باشم چرا از نازینم دور باشم

مویه از آتشت گرمی نوینم چرا از دود محنت کور باشم

□

الهی دشمنت را خسته توینم به سینه اش خنجر می تادسته توینم

سر شوآیم احوالش بر سرم سحر آیم مزارش بسته توینم

□

دلاخونی دلاخونی دلاخون همه خونی همه خونی همه خون

ز بهر لیلی سیمین عذار می چو مجنون می چو مجنون می چو مجنون

□

خوشا آنان نه سردارند نه سامان نشینن هر دو پلایچن به دلمان

شور روزان صبوری پیش گیرن بیاد روی دلداران دلمان

بعالم کس مبادا چون من آئین
موآئین کس مسود دین و آئین

هر آنکو حال موش باور نیبو
موآئین بی موآئین بی موآئین

□

بوره ای دل بوره باری بشمان
مکه کاری کز آن کردی پشمان

یه دوروزی بناکامی سرآریم
باشه روزی که گل چنینیم بدانان

□

دلم از دست تـه نالانـه نالان
اندرون دلم خون کشته پالان

هراران قول با ما میش کردی
همه قولان تـه بالان بالان

□

تـه سرورزان موسودای تـه ورزان
کریبان بلرزان واته لرزان

کفن در کردنم صحرای محشر
هران وینان احوال تـه پراسان

زیاد خود بسیار و اکریمان
از و کوا التجا و اکه بریمان

کیه این تاب داره تا مودارم
نداره تاب این سام نریمان

□

بوره منت بریم ما از کریمان
بکشیم دست از خوان لیمان

کریمان دست در خوان کریبی
که بر خویش نظر دارند کریمان

□

ز دست مو کشیدی باز دلمان
ز کردارت نبی یک جو پشیمان

روم آخربدانی ز نم دست
که تا از وی رسد کارم بسلمان

□

دل‌تنگ ندانم صبر کردن
زدگسنگی بوم راضی بگردن

ز شرم روی ته مودر حجابم
ندانم عرض حالم واته کردن

آنکه بی‌خان و بی‌مانه منم من

آنکه بر کشته سالانه منم من

آنکه شادمان به‌انده میکره روز

آنکه روزش چو سالانه منم و من

□

پشیمانم پشیمانم پشیمان

کاروانی بوینم تابشیمان

کهن دنیا هیچ‌کسی مانده

به‌هرزه کوله باری میکشیمان

□

موآن اسپدبازم سینه سوئان

چراگاه موبی سر برش کوهان

همه تیغی به سوئان میگردن تیز

موآن تیغی که زردان کرده سوئان

□

بزدم بهچو یوسف کر بزدان

ویا نام زغم چون مستندان

اگر صدباغبان خصمی نماید

مدام آیم بگلزار تو خندان

نوامی ناله غم اندوخته دونو عیار قلب خالص بوته دونو

بوره سوته دلان و اهنم بنالیم که قدر سوته دل دلسوته دونو

□

سری دارم که سامانش نیبو غمی دارم که پامانش نیبو

اگر باورنداری سوی من آسی بوین دردی که درمانش نیبو

□

به واند که جانانم تویی تو بسطان عرب جانم تویی تو

نمیدونم که چونم یا که چنم ہی دونم که درانم تویی تو

□

بهارم بی خزان ای گلبن مو چه غم کنده بوینج و بن مو

برس ای سوته دل یکدم به دردم ته ای امروزدل تازه کن مو

نیا مطلق بکارم این دل مو
بجز خونه اش نه حاصل مو

داره در موسم گل جوش سودا
چه پروالی کره اینجادل مو

□

وای از روزی که قاضیان خدا بو
سرپل صراطم ما جرابو

نوبت بگذرد سپرو جوانان
وای از آدمم که نوبت زان ما بو

□

چو مویک سوته دل پروانه ای نه
بعالم همچو مودیولانه ای نه

همه مارون و مورون لانه دیرن
من دیولانه را ویرانه ای نه

□

مورا ای دلبر موباته کاره
وگرنه در جهان بسیاره

کجا پروای چون موسوته دیری
چو موبلبل به گلزارت هزاره

درین بوم و برانم پرورش نه
شوانم جا و روزانم خورش نه

سری دیرم که مغزی اندرونه
تنی دیرم که پروای سرش نه

□

موراد ددلم خو کرده واته
ندونی درودل ای بیوفاته

بوره موسو ته دل واته سارم
ته ذونی بادل و دل ذونباته

□

بدنیا مونو نیم کام بی ته
بدس هرگز نگیرم جام بی ته

بلرزم روز و شو چون بید مجنون
ندارم یک نفس آرام بی ته

□

سحرگانان فغان بلبلا نه
بیاد روی پر نور گلانه

ز آه مو فلک آخر خدر که
اثر د ناله می سوته دلانه

بدینا مثل مودل سوته‌ای نه بدرد سوز غم اندوته‌ای نه

چسان بندم ره یل دو دیده که این زخم دلم لو سوته‌ای نه

□

دل مودایم اندر ماتم ته بدل پیوسته‌تی درد و غم ته

چه پرسی که چراقت بو خم خم قدم از آن پیچ و خم ته

□

زخم جان درتم دگیر و داره سرم در بن تیغ آبداره

ندارم اختیاری از چه جوشش دل موتاب این سودانداره

□

به کس درد دل موواتنی نه که سنگ از آسمون انداتنی نه

بمواجن که ترک یار خود که کسین یارم که ترکش واتنی نه

دل موغیرت د لبز نکیره بجای جوهری جوهر نکیره

دل موسوته و مرته آذر نبی ناسوته آذر در نکیره

□

تدوخم لوت و عریانم که کرده خودم جلاد و بچونم که کرده

بده خجر که تاسینه کنم چاک ببینم عشق بر جونم چه کرده

□

دو چشمم راته خون پالا کنی ته کلاه عظم از سروا کنی ته

اگر لیلی بپرسه حال مجنون نظر او را سوی صحرا کنی ته

□

مورانه فکر سودایی نه سودی نه در دل فکر به سودی نه بودی

نخواهم جوکنار و چشمه سارون که هر چشم هزارون زنده رودی

شوم از شام یلدا تیره تری
درد دلم ز بود و ابر تری

همه در دارسن آخر بدر مومن
درمان درد ما خود بی اثر بی

□

پی مرگ نکویان گل نروبی
دگر رویی ز رنگش بی نروبی

ز خود رو بیچ حاصل بر نخورد
بجز بدنامی و بی آبروی

□

به جز این موندارم آرزوی
که باشد بدم موللا روی

اگر درد دلم واجم به کویان
دگر در کویان گل نروبی

□

دل بی عشق را افسردن اولی
هر که دردی نداره مردن اولی

تنی که نیست ثابت دره عشق
ذره ذره به آتش سوتن اولی

من دل سوته را لایق ندونی که در دیوان عشاقست بخونی

هزارون بامم از خونی بوکم ز تو زیراکه بحریکرونی

□

یتیمم حاصله که هرزه کردی ازین کردش که داری برنگردی

بروی موبستی حرر بی را بدین عادت که داری کی تهرودی

□

پنداری که زندان خوشترم بی سرم بوکومی میدان خوشترم بی

چو کلخن تار و تاریکه به چشمم گلستان بی تهنندان خوشترم بی

□

زیداد فلک یارون امان بی امان جستن روز آخر زمان بی

اگر پاره کرمم بجه بجا بو که وامو آسمان پر سرگران بی

در اسگم بدانان ریه اولی
خون دلم ز چشمان ریه اولی

بکس حرفی ز جورت وانواجم
که حرف جور پنهان ریه اولی

□

دل توکی ز حالم با خبری
کجا رحمت باین خونین جگر بی

تو که خونین جگر هرگز نبودی
کی از خونین جگر ما با خبری

□

بسوی باغ وستان لاله وانی
بمه موها مشال ژاله وانی

وگر سوی خراسان کاروان را
رهانم موسوی بخاله وانی

□

نغم اندر سینه‌ی موخانه دیری
چو ویرانه که بوم آسانه دیری

فلک اندر دل مسکین مونه
ازین غم هر چه در انبانه دیری

هر آن کالوند دلمان موشانی
دلمان از هر دو عالم در کشانی

اشک خونین پاشم از راه الوند
تا که دلبر پایش بر فشانی

□

ز دل بیرون نه چشم ناله نایی
ز مرغان تر مورثاله نایی

شوی ناید که موخوابت بوینم
به سخت موبه چشم لاله نایی

□

چه و احم هر چه و احم و اتشان بی
سخن از میش و از کم و اتشان بی

بدریا موشدم کو هر بر آرم
هر آن کو هر که دیدم و اتشان بی

□

دلم بلبل صفت حیران گل بی
درونم چون درخت پی گل بی

خونابه بار دیرم ارغوان وار
درخت نهله بارش خون دل بی

مواحوالم خرابه کر توجویی

جگر بندم کبابه کر توجویی

تکه رفقی و یار نوگرفتی

قیامت هم حسابه کر توجویی

□

ز خور این چهره ات افروته تربی

تیر عشقت بجانم روته تربی

مرا ختر بود حال سیاهت

ز مویار که اختر سوته تربی

□

مرا دیوانه و سیداته دیری

مرا سرکشته و رسواته دیری

نمیدونم دلم دارد کجا جای

همیدونم که ددی جاته دیری

□

زدست عشق هر شو عالم این بی

سیرم خشت و بالینم زمین بی

خوشم این بی که موته دوست دیرم

هر آن ته دوست داره حالش این بی

عزیزون از غم و درد جدایی
به چشمونم نمانده روشنایی

گر ققارم بدام غربت و درد
نزار و بهدمی نه آشنایی



تو که خورشید اوج دلربایی
چنین بیرحم و سنگین دل چرایی

به اول آنمه مهر و محبت
به آخر راه و رسم بی وفایی

غزل

دلاد عشق تو صد دقترتم	که صد دقترز کونین از برتم
منم آن بلبل گل ناسفته	که آذر دته خاکسترتم
دلم سوجه ز غصه و رریجه	جفای دوست را خوانم ترتم
مو آن عودم میان آتشتان	که این نه آسانها مجرتم
شد از نیل غم و ماتم دلم خون	پچمره خوشتر از نیلوفرتم
دین آلاله در کوش چو گلخن	بداغ دل چو سوزان انگرتم
نه زورتم که بادشمن ستیرم	نه بهر دوستان سیم و زرتم
زدوران کر چه پر بی جام عیشم	ولی بی دوست خونین ساغرتم
چرم دایم دین مرز و دین کشت	که مرغ خوکرباغ و برتم
منم طاهر که از عشق نلویان	دلی لبریز خون اندر برتم

قصیده

بتا نازار چون تو دلبرم	بتن عود و بسینه مجرم
اگر جز مهر تو اندر دم بی	به همتا و دولت کافرتم
اگر روزی دو صدارت بونم	همی مشتاق بار دیگرتم
فراق لاله رویان سوته دیلم	وز ایشان درک جان نشترتم
منم آن شانه بر نخل محبت	که حسرت سایه و محنت برتم
نه کار آخرت کردم نه دنیا	یکی بی سایه نخل بی برتم
نه خورنه خواب بیتوکویی	به سیکر حر سر مو نخرتم
جدا از توبه حور و خلد و طوبی	اگر خورند کردم کافرتم
چو شمعم که سراندا زند صدار	فروزنده تر و روشن ترتم
مرا از آتش دوزخ چه غم بی	که دوزخ جزوی از خاکسترتم

سمندروش میان آتش بجز	پریشان مرغ بی بال و پرستم
درین دیرم چنان مظلوم و مغموم	چو طفل بی پدر بی مادرستم
نمی گفتم هرگز به خیزی	درین عالم زهر کس کمترستم
بیک ناله بوجم هر دو عالم	که از سوز جگر خنیا کرستم
بباینم همه الماس سوده	همه خار و خشک در بسترستم
مثال کافر در مومنان	چو من در میان کافرستم
همه بوجم همه بوجم همه بوج	بگرمی چون فروزان اخلرستم
رخ تو آفتاب و موجو حربا	ویا پشمان گل نیلوفرستم
بلک عشق روح بی نشانم	بشردل یکی صورت پرستم
رخش تا کرده در دل جلوه از مهر	بخوبی آفتاب خاورستم

دو بیت‌های باباطاهر تدوین: علی مصطفوی

دوستان عزیز خواننده ، امیدوارم از تلاش به عمل آمده برای گردآوری این مجموعه کمال رضایت را داشته باشید.
 در شرایط کنونی که وضعیت قیمت کتاب های مقتلف در سطح جامعه رو به فزونی است، انتشار الکترونیکی کتب میتواند
 گامی موثر برای در اختیار گذاشتن این کالای فرهنگی به تمام اقشار مقتلف باشد. شما نیز میتوانید کتاب مورد علاقه خود
 را به آسانی به دیگران تقدیم کنید .

محصولات این ناشر:

- | | | | |
|------------------------------------|------------------|--|------------------|
| 1-گزیده دیوان ملک الشعرای بهار | کد انحصاری: #001 | 13- عشاقنامه عبید زاکانی | کد انحصاری: #013 |
| 2-دیوان غزلیات خواجه کرمانی | کد انحصاری: #002 | 14-رساله منظوم موش و گربه عبید زاکانی | کد انحصاری: #014 |
| 3-رساله منظوم نان و حلوا شیخ بهایی | کد انحصاری: #003 | 15-دیوان اشعار فخرالدین عراقی | کد انحصاری: #015 |
| 4-منظومه خلد برین وحشی بافقی | کد انحصاری: #004 | 16-مخزن الاسرار نظامی | کد انحصاری: #016 |
| 5-هفت اورنگ عبدالرحمن جامی | کد انحصاری: #005 | 17-منطق العشاق یا ده نامه اوحدی مراغه ای | کد انحصاری: #017 |
| 6-رساله منظوم شیر و شکر شیخ بهایی | کد انحصاری: #006 | 18-دیوان اشعار فروغی بسطامی | کد انحصاری: #018 |
| 7-دیوان اشعار رودکی | کد انحصاری: #007 | 19-خردنامه-اقبال نامه- نظامی | کد انحصاری: #019 |
| 8-گشتاسپ نامه اثر حماسی دقیقی | کد انحصاری: #008 | 20-منظومه ناظر و منظور وحشی بافقی | کد انحصاری: #020 |
| 9-رساله منظوم نان و پنیر شیخ بهایی | کد انحصاری: #009 | 21-دیوان شمس مولوی (دو قسمت) | کد انحصاری: #021 |
| 10-دیوان اشعار سیف فرغانی | کد انحصاری: #010 | 22-گزیده دیوان مسعود سعد سلمان | کد انحصاری: #022 |
| 11-دیوان غزلیات انوری | کد انحصاری: #011 | 23-دیوان اشعار هاتف اصفهانی | کد انحصاری: #023 |
| 12-مواعظ سعدی | کد انحصاری: #012 | 24-دویتی های باباطاهر | کد انحصاری: #024 |

و به زودی از همین ناشر:

دیوان اشعار حافظ شیرازی، ناصر خسرو قبادیانی، محتشم کاشانی، صائب تبریزی، امیر خسرو دهلوی و ...

HTTP://GHAFASEH.4SHARED.COM